

پشت دیوارهای کاخ
در استخدام پرنسس سعودی

کی گارسیا

ترجمه : ماهرخ نصرز

سرشناسه: گارسیا، کی Garcia, Cay
 عنوان و نام پدیدآور: پشت دیوارهای کاخ: در استخدام پرنسس سعودی / کی گارسیا؛ ترجمه ماهرخ نصری
 ویراستار: سوسن اصغری
 مشخصات نشر: تهران: خورشیدآفرین، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵، س.م.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۲-۵۱-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: عنوان اصلی: Behind palace walls: in the service of a Saudi princess, 2014.
 عنوان دیگر: در استخدام پرنسس سعودی.
 موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱ م.
 موضوع: English fiction -- 21th century
 شناسه: رده: نصری، ماهرخ، ۱۳۴۱ - مترجم
 رده: بی‌کنگره: ۱۳۹۵ پ ۴۲/PZ۴
 رده بندی: ۸۲۳/۵
 شماره کتابشناختی: ۴۵۲۲ ۲۴



انتشارات خورشید آفرین

پشت دیوارهای کاخ؛ در استخدام پرنسس سعودی

نویسنده: کی گارسیا

مترجم: ماهرخ نصری

ویراستار: سوسن اصغری

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰

طرح جلد و صفحه آرایی: گروه طراحی گرافیک آرا

چاپ و صحافی: برتر

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۹۶۴۸۴۸۲۵۱۵

آدرس انتشارات: خیابان فاطمی، رهی معیری، پلاک ۱۰. تلفن: ۸۸۹۵۰۹۷۱

حق چاپ برای ناشر و مترجم محفوظ است.

khoshid_pub@yahoo.com

پیش گفتار شروع پایان کار

ساعت دو صبح است. طوفان شن در نهایت اوجش است. پنجره‌ها طوری تلق تلق می‌کنند، که انگار کسی با چکش بر آنها می‌کوبد. حتی اگر همه پنجره‌ها محکم بسته باشند، باز هم بیابان شن، مانند پودر تالک، درون نفوذ می‌کند. ذرات شن در هوا معلق است و نفس کشیدن را مشکل می‌دند.

من توی خانه تنها هستم. سر و صدا، آرامش و سکوت را به هم می‌زند. ضربه آرامی به در اتاق خواب می‌خورد. هم خانه‌ام «مونا» پشت در است، او هم در همان کاخ کار می‌کند و تازه از سر کار برگشته است. پاکت نامه بزرگ را به دست من می‌دهد. می‌گوید: «تو باید امروز این کشور را ترک کنی». ریشی این خبر را می‌دهد، دست پاچه به نظر می‌رسد. اضطرابش در تنفس کوتاه و تند تندش نمایان است، اما هیجانی که در چشمانش دیده می‌شود، شک مرا تأیید می‌کند که این ماجرا برای او منفعتی در بردارد.

پاکت، حاوی بلیط پرواز و برگه مجوز خروج از کشور است. این عمل نتیجه رسم و خیال پرنسیسی است که اطلاع ندارد، آن سوی درب اتاق خوابش واقعاً چه می‌گذرد. دچار نوعی گیجی در پایان کار شدم، اگرچه می‌دانستم چنین اتفاقی می‌افتد، و حتی درخواست خودم هم همین بود. جریان فراوان آدرنالین مرا از رختخواب بیرون می‌کشد. من دو فرصت را به درون دیواری از شن کوبیدم و به این خاطر جزیره من

به طوفانی از شن مبدل شده است.

ما توافق کردیم که تمام شب را بیدار بمانیم و وقت باقی مانده را در کنار هم غنیمت بدانیم. روحیه بخشیدن، بجز اینکه کاملاً نگاه‌های پر احساسمان را تا ته به اتمام رساند، ما را در ساعت شش صبح به خوابی از فرط خستگی فرو برد. ساعت ده صبح است. در یازده ساعت باقی مانده، احساس بهتری دارم. بزرگی کاری که باید انجام بدهم مرا مجاب می‌کند که کاملاً صادقانه بگویم، نمی‌دانم از کجا شروع کنم.

با وجودی که زمان هرگز سریع‌تر حرکت نکرده است، اما باقی مانده روز به کندی سپری می‌شود. در حالی که وسایلم را درون چمدان می‌گذارم، سعی می‌کنم همه آنچه را که پیش آمده درک کنم. کف اتاق از لباس‌ها، تکه چیزهای زیبا و کارهای هنری که این چهار ماه گذشته جمع کرده‌ام، پر شده است. شش ساعت تا پروازم باقی مانده است.